

خارجی را بصورتی تصفیه بکنیم که واقعاتمانده ی يك دولت انقلابی اسلامی استقلال طلب و آزادیخواه باشد. بالاتر از همه اینها امیدوار بودیم که با اتحاد و شرکت همه ی نیروهای ملی در حکومت ائتلافی يك دولت نیرومند و مورد پشتیبانی روحانیت و تمام طبقات مردم تشکیل بشود که بتواند در مرحله اول با قدرت تمام نظم و امنیت برقرار سازد و در مرحله بعدی شالوده نظام جدید را بر اساس دموکراسی ترتیب بدهد. بس از تعیین تقریباً همه وزراً یکی دوبار هم دستجمعی پیش آقای خمینی رفتیم که به ماتریک گفت و مارا در انجام وظایفمان تشویق کرد.

س - چه اشخاصی از هم‌زمان جبهه ملی شمادر کابینه بازرگان شرکت کردند؟  
 ج - در کابینه بازرگان بنده وزیر خارجه بودم، آقای فروهر وزیر کار آقای علی اردلان وزیر دارایی و آقای دریادار احمد مدنی وزیر دفاع بودند. بنظر من همین چهار نفر بودیم. یکی از حوادث مهم بعد از تشکیل دولت موقت تظاهرات عظیم مردم در آرامگاه مصدق بمناسبت تجلیل از خاطره ی وی و سالروز درگذشت وی بود.  
 س - روز تولد مصدق بود، ۱۴ اسفند.

ج - بله در ۱۴ اسفند آن تظاهرات عظیم صورت گرفت که شاید بیش از يك میلیون نفر در آن راه طولانی با هروسيله ای که بود خودشان رابه آنجا رساندند که در واقع بزرگترین اجتماع بعد از انقلاب بود ولی با کمال تأسف در آن روز ضربت ناجوانمردانه زیان بخش و آزادی بر باددهی برجبه ملی و بر میلیون و آزادیخواهان بطور عموم وارد آمد. در آن روز که همه ی ما برای اظهار سپاسگزاری و وفاداری و احترام نسبت به پیشوای بزرگ ملت ایران دکتر مصدق آنجا رفته بودیم و همه ی گروه ها از این لحاظ متحد و متفق بودند در آنجا برای این مردمی که بی توجه به هیچگونه مرام و مسلک و جبهه ای شرکت کرده بودند آقای دکتر هدایت اله متین دفتری باسؤ استفاده از نسبت خانوادگیش با مرحوم مصدق سخنرانی و اعلام تشکیل جبهه ی دموکراتیک ملی کرد که این خود لطمه ی عظیمی بر اساس جبهه ملی و بروحدت مبارزین ملی وارد آورد و سرچشمه اختلاف و افتراق جدیدی در میان آزادیخواهان شد. او حتی در آن سخنرانی مانند سخنرانی های پیشش تلویحاً و تصریحاً حملاتی به جبهه ملی کرد.

س - ایشان قبلاً با چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق توافقی کرده بود.  
 ج - بله با مجاهدین و چریکها همراهی داشتند.

س - و سایر چپی ها.

ج - بله و آیت الله طالقانی هم با آنها در ارتباط و همکاری بود و با هم این وضعیت را ترتیب داده بودند که علی التحقیق هدف اصلی آن درهم کوبیدن جبهه ملی بود . ولی آنکه از این نفاق انگیزی استفاده برد خود آنها نبودند بلکه درست مخالفین آنها یعنی آخوندها بودند که از این افتراق وجدایی بین دسته های ملی و آزاد میخواه بهره برداری کردند . این لطمه بزرگی بود ولی زیان بخش تر و علاج ناپذیرتر از آن وضع حکومت ضعیف بازرگان و وجود سازمانها و نیروهای حکومتی خارج از دولت رسمی بود . تازه در اوایل تشکیل دولت بودیم ، نمیدانم در چه روزی ، بنده صبح از رادیو شنیدم که شب پیش چهار نفر از افسران را تیرباران کردند .

س - در همان پشت بام مدرسه علوی؟

ج - بله چهار نفر که عبارت بودند از نصیری ، ناجی ، خسرو دادور حیمی فرماندار نظامی تهران .

س - آقای دکتر من میخواهم در اینجا از شما یک سئوالی بکنم . از مصاحبه هایی که شده و صحبت هایی که آقایان مختلف کردند این طور بنظر می آید که در آن روز ۱۴ اسفند آقای طالقانی بعنوان نماینده روحانیون وارد این جریان جبهه دموکراتیک ملی شد و آن را تشویق کرد ولی در عین حال گوشی دست ایشان بقول معروف بود و طوری عمل کرد که عملاً این نفاق بوجود آمد ولی در واقع آنها هم نتوانستند از این قضیه بهره گیری کنند و عملاً جریان بدست روحانیون افتاد . آنطور که معلوم است آنها میخواستند که آقایان رجوی و نماینده چریکها در آنجا سخنرانی و جلب توجه نیروها بکنند ولی مطابق گفته خودشان تمام وقتشان را آقای طالقانی گرفت و به آنها در واقع فرصت سخنرانی نداد و در نتیجه کار طوری شد که جبهه دموکراتیک ملی از همان اول ، معذرت میخواهم این کلمه را بکار میبرم ، افسارش بوسیله ی آقای طالقانی بدست آخوندها افتاد .

ج - بله نظر شما در نهایت امر درست است . ولی مرحوم طالقانی جز آن آخوندهای سنتی نبود . خلاصه تظاهرات آن روز آغاز بسیار در خشان و پایان سرافکننده ای برای نیروهای ملی داشت . بعد از آنکه من از اعدام آن افسران خبر دار شدم که جریان محاکمه آنها هیچوجه معلوم نبود ، آنروز از وزارت خارجه بدیدن مهندس بازرگان رفتم و با او صحبت کردم و گفتم این ترتیب محاکمه مخفی عمل صحیحی نیست و پرسیدم که آیا شما از این محاکمات خبر و اطلاعی دارید؟ گفتم دولت هیچوجه از آنها خبر ندارد ، این کاری است که مستقیماً دادگاهها و کمیته های انقلابی میکنند . گفتم خوب این چه

حکومتی است که ما داریم و مسئول امور مملکت هستیم ولی سازمانها و نیروهای دیگری خارج از حکومت و بدون اطلاع دولت چنین اقدامات اساسی حکومتی و قضایی و سیاسی میکنند. گفت، پس شما هم امروز بیائید که با هم برویم و ملاقاتی با آقای خمینی بکنیم. چند نفر از وزرا همان روز با آقای بازرگان باهلی کوپتری به قم رفتیم و خدمت آقای خمینی رسیدیم. چهار پنج نفر از وزرا بودند.

س - آقای فروهر هم باشما بود؟

ج - درست یادم نیست بنظرم ایشان هم بود. با آقای خمینی صحبت کردیم که آقایان اعدام‌های اختصاری و مخفی صحیح نیست. جمع کثیری امروزه از نظامی‌ها و غیر نظامی‌ها گرفتار شده اند که بسیاری از آنها مستحق اعدام هستند ولی باید یک ترتیب قانونی برای محاکمات آنها داده بشود. آقای خمینی جواب دادند، این اشخاص متهم نیستند این عین عبارت او است آنها مجرم هستند مجرم محاکمه نمی‌خواهد جرمشان ثابت است و باید حکم درباره شان اجرا بشود. مذاکرات بی نتیجه دیگری هم صورت گرفت و بنده خیلی ناراحت شب به منزل برگشتم و نامه‌ی مبسوطی در دو صفحه بزرگ تقریباً به قطع روزنامه نوشتم و ماشین شده آن را فردای آنروز به پسر سعید دادم که خدمت آقای خمینی به قم ببرد و در آن انقلاب و محاکمات انقلابی را تشریح کردم و به ایشان نوشتم که غالب اشخاص که گرفتار شده اند مخصوصاً افرادی نامی آنها خیانتکار و مستحق اعدام و مجازاتهای سخت هستند ولی برای حفظ آبروی انقلاب و برای اینکه بردنیا معلوم بشود که این انقلاب عادلانه و بطریق انسانی به جرائم رسیدگی میکند و از طرف دیگر چون این محاکمات محاکمه یک رژیم هست و برای اینکه خود رژیم و سیاست‌های جهانی مؤثر در آن مورد محاکمه قرار بگیرد باید جریان آن علنی و با تمام شرایط آزادی دفاع و گرفتن حق و کیل و غیره باشد که در تاریخ ثبت بشود و مثال محاکمات سران نازی را در دادگاه نورنبرگ بیان کردم که آنها هم میدانستند که آن اشخاص باید اعدام بشوند ولی محاکمات آنها بصورت علنی ترتیب دادند. این نامه را بوسیله پسر خدمت ایشان فرستادم ولی متأسفانه هیچگونه ترتیب اثری به آن ندادند. در این روزهایی که بنده در وزارت خارجه بودم روز بروز آشفتگی عظیم و عجیب در کار دولت و حکومت ظاهر میشد.

س - اگر لطف بفرمائید و تجربه تان را در وزارت خارجه توضیح بفرمائید . . .

ج - از جمله یکی درباره‌ی ارتش بود. افرادی پیدا شده بودند در داخل دولت و خارج

از آن فشار می آوردند که باید تمام افسرانی را که از درجه سرتیپ به بالا هستند بدون رسیدگی به صلاحیتشان از خدمت اخراج کنند. بنده میدیدم ارتشی که اینهمه برای آن خرج شده و در جریان انقلاب به شدت ضربت خورده و روحیه و انضباط خود را از دست داده با چنین اقدامی که ناشی از عقده ها و کینه هاست ضعیف تر و پراکنده تر خواهد شد و دیگر بصورت ارتش باقی نمی ماند و حال آنکه خطراتی چه از داخل و چه از خارج متوجه ماست. با همه ی تذکراتی که میدادم متأسفانه مؤثر واقع نمیشد.

س - در واقع آنچه قدرت اصلی شورای انقلاب بود.

ج - بلی شورای انقلاب بود و مسئله همین وجود شورای انقلاب بود. مهندس بازرگان از روز اول یامیابستی قبول مسئولیت نکند و یا انحلال شوری را خواستار بشود.  
س - همان موضوعی را که شما قبلاً پیش بینی فرموده بودید عملی شده بود. حالا شورای انقلاب بود و دولت.

ج - و چیزهای دیگر که حالا عرض میکنم. در همین زمان در بعضی از ولایات ایران شورشهایی رخ داد. کردستان شروع به آشوب کرد، خوزستان شروع به آشوب کرد، همه ی چپی های به اصطلاح خلقی دامن زن این جریانات شدند. اشخاصی که نه کرد زبان بودند که دفاع از حقوق کردها بکنند و نه ترکمن بودند که ادعای خود مختاری ترکمنی داشته باشند و نه عرب بودند که آشوب انگیز این ماجرا باشند. در همان روزهای اول پیروزی انقلاب جبهه ملی اعلامیه صادر کرد که بسیار تاریخی است. یعنی یکی از سازمانهای جبهه ملی اعلامیه صادر و پیشنهاد کرد که بر اساس اصول و قوانین صدر مشروطیت راجع به انجمن های ایالتی و ولایتی اختیارات محلی استانها و شهرستانها مقرراتی وضع و به موقع اجرا گذاشته شود. متأسفانه نه تنها این مطلب مورد توجه قرار نگرفت بلکه شروع به ناسزاگویی به جبهه ملی شد که میخواهد مملکت را به تجزیه بکشاند. با اینکه خود من کرد و در مسئله کرد بسیار وارد و آشنا هستم، همه کردهای شمال رامی شناسم و هم کردهای جنوب رامی شناسم و هم کردهای سایر نقاط ایران و خارج از ایران را بخوبی میشناسم میدیدم افرادی که گردنیستند و از کنه جریانات خبر ندارند میخواهند حلال این مسائل بشوند مثلاً آیت الله طالقانی را که مرد بسیار مومن و با حسن نیتی بود ولی بصیرتی نسبت به این مسائل نداشت و ارد این قضایا میگردند. او با حسن نیت میرفت ولی عملش نتایج



دکتر مستجابی وزیر امور خارجه ۱۳۵۷ در حال گفتگو با یاسر عرفات رهبر جنبه آزادیبخش فلسطین  
 آقای مهندس بازارگان نخست وزیر وقت در این دیدار حضور دارند

صحیحی نداشت بلکه بیشتر زیان بخش بود تا مفید.

س - ایشان چندین بار به کردستان مسافرت کرد. آقای فروهر هم رفتند.

ج - بله ولی کارها و اقداماتی که فروهر بعد امیکرد از روی وطن دوستی و کاردانی بود آن را اگر لازم شد بعد توضیح خواهم داد. در این ایام بنده در وزارت خارجه گرفتاریهای فوق العاده زیادی داشتم. در همان روزهای اول وزارت خارجه من بود که با سر عرفات به تهران آمدم و ما از ایشان پذیرایی بسیار گرمی کردیم، عکسهای مفصلی برداشتیم و پشتیبانی نسبت به مردم فلسطین را که واقعا سزاوار پشتیبانی هستند اعلام کردیم، ملتی مظلوم تر و آواره تر و سرگردان تر از مردم فلسطین و بالنتیجه فعلا مردم لبنان شاید در عالم کمتر وجود داشته باشد. ولی در وزارت خارجه و در بسیاری از سفارتخانه های مادر خارجه دچار مشکلات و مزاحمت هایی بودیم یعنی افرادی بدون صلاحیت و بدون سمت رسمی در کار سفارتخانه ها بخصوص در سفارت آمریکا و در سفارت پاریس مداخلات آشوبگرانه میکردند و همه چیز را بهم میزدند. بنده خیلی علاقمند بودم که دولت انقلاب روش و مبانی سیاست خارجه خود را معلوم کند. من به اصل نه شرقی و نه غربی اعتقاد کامل داشتم ولی نه به این معنی که با آنها قطع رابطه بکنیم بلکه با هر دوی آنها رابطه دوستانه بدون وابستگی داشته باشیم و همچنین از داخل دولت و خارج از آن پیشنهاد میشد که ما به گروه دولتهای با اصطلاح غیر متعهد به پیوندیم ولی من نسبت به این گروه نظر خوبی نداشتم. بعد از زمان بنیانگزاران آن مثل ناصر و نهرو و سوکارنو این گروه از آن صورت بی تعهدی خالص خارج شده و به تدریج در آن دونوع وابستگی نمایان شده یعنی جمعی از آنها بیشتر جانبدار سیاست شرقی و جمع دیگر متمایل به سیاست غرب شده اند و بنابراین کوشش من بر این بود که سیاست خارجی دولت انقلابی ایران را از این گروه بندیها و تظاهرات برکنار بدارم. وزیر خارجه دولت پاکستان بدیدن من آمدم. من در عین آنکه نسبت به اعدام ذوالفقار علی بوتوبه عنوان وزیر خارجه ایران علنا بر از نارضایی و مخالفت کردم ولی به رشته های علائقی که دو ملت ایران و پاکستان را به هم پیوند میدهد اعتقاد داشتم و حسن پذیرایی کامل را از وزیر خارجه آن کشور کردم. و نیز من با پیمان سنتو که هیچ تأمین و فایده ای برای کشورهای مانداشت و دولت شوروی را بی جهت تحریک میکرد جدا مخالف و معتقد بودم به جای آن باید قرارداد دوستی و همکاری با همه کشورهای اسلامی همسایه از ترکیه و عراق گرفته تا امارات عربی و پاکستان منعقد کنیم و مفهوم انقلاب را به این صورت دوستانه

و مسألت آمیز صادر نمائیم ولی لازمه‌ی همه این‌ها وجود دولتی قوی و پابرجا و نظم و امنیت در داخل مملکت بود. سفرای کشورهای شرقی و کشورهای غربی تقریباً هر هفته بدیدن من می‌آمدند. از آن میان فقط سالیوان سفیر آمریکا مستثنی بود که بدیدن من نیامد جز روزیکه برای خدا حافظی به وزارت خارجه آمد و کارهای خود را مستقیماً با بازرگان و امیران نظام و دکتریزدی انجام میداد. در میان سراسفیر فرانسه دیپلماتی نازنین و نماینده‌ی فرهنگ آن کشور بود. نظر من بر این بود که پس از فراغت از جنگ‌های اولیه به مطالعه قراردادها و تعهدهای سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران با کشورهای خارجی مخصوصاً بر قدرتها بپردازیم و روابط جدیدی بر اساس منافع و استقلال برقرار کنیم ولی میدیدیم که خارج از دولت تبلیغاتی میشود که با عمل و نظر وزارت خارجه وفق نمیدهد. از جمله یکمرتبه در مورد صدور انقلاب شروع به تبلیغ شد. که اینهم آشفتگی تازه‌ای در خارج از ایران و در کار وزارتخانه بوجود آورد. علل استعفای من از جهاتی که اشاره شد مربوط به وزارت خارجه بود، از جهت مداخلاتی بود که در سفارت واشنگتن میکردند از جهت مداخلاتی بود که در سفارت پاریس و جاهای دیگر میکردند و از جهت اینکه سیاست و روش خارجی دولت ما معلوم نبود ولی در واقع علت عمده استعفا وضع عمومی حکومت بود. بنده میدیدم که شورای انقلاب دولتی است مافوق دولت، میدیدم که در داخل دولت دولتهایی وجود دارد. کمیته‌هایی هستند که به استقلال کار میکنند. نه تنها کمیته‌ها از دولت خارج هستند بلکه هر کمیته از کمیته دیگر جدا است. دادگاههایی در مساجد و جاهای دیگر بوجود آمده اند بنام دادگاههای انقلاب که هیچگونه ارتباطی با دادگستری ندارند. واحکام غیرمتجانسی صادر میکنند. برای يك جرم واحد يك دادگاه حکم اعدام میدهد و دادگاه دیگری تبرئه میکند. دیگر اینکه شهربانی بکلی فلج شده کلاتری هم قهور شده و کمیته‌های خود سر جای آنها گرفته اند. علاوه بر این گروه‌های چریکی بوجود آمده که مسلح هستند چریکهایی که متخاصم و مخالف بایکدیگر و بعضی از آنها یاغی نسبت به دولت بودند. بطور کلی آثار هرج و مرج و آناارشی از هر طرف بروز میکرد و دولت ناتوان و بی برنامه‌ی بازرگان در آن میان دست و پا میزد. در مسائل مربوط به سیاست خارجی هم رابطه‌ی عمده آنوقت مابا دولت آمریکا بود ولی این روابط از مجرای وزارت خارجه انجام نمیگرفت بلکه خود آقای مهندس بازرگان و معاونینش دکتریزدی و امیران نظام با سفیر آمریکا سالیوان یا نمایندگان

که از طرف سالیوان به نخست وزیری میرفتند مسائل را موضوع بحث قرار میدادند و وزارت خارجه از جریان آن اطلاع نداشت. این بود که بنده تصمیم به استعفا گرفتم. در ایام عید نوروز بود و چون بر اثر زمین خوردگی یکی از مهره های پشتم ترك برداشته و به سختی رنجور بودم به بیمارستان رفتم و شفاهابا آقای بازرگان هم اعلام کناره گیری کردم. در بیمارستان بودم که آقای هاشمی رفسنجانی به دیدن من آمد و احوالپرسی کرد. بعد از طرف آقای خمینی پرسید که چرا میخوایم از وزارت خارجه کناره بگیرم و چه ناراحتی دارم. بنده همه ی مسائل را به ایشان گفتم چه مشکلاتی که در کار وزارت خارجه بود و چه مشکلاتی که از لحاظ اداره ی کلی مملکت و دولت وجود داشت و توضیح دادم تمام عملیاتی که به نام انقلاب میشود ضد انقلابی است. حکومت انقلاب اگر واقعاً حکومت است باید قدرت داشته باشد، اگر در داخل حکومت حکومت های دیگری باشند دیگر دولت و حکومت واقعی وجود ندارد ولی مسئولیت همه ی خرابی ها و در ماندگیها متوجه او خواهد بود و من در چنین جریانی که مداخله و اثری در آن ندارم مسئولیت را هم نمیتوانم قبول کنم. ایشان از طرف آقای خمینی از من خواستند که لااقل تا برگزاری فراندوم اول مربوط به جمهوری اسلامی بر سر کار بمانم. این را قبول کردم و ماندم تا آن فراندوم صورت گرفت و در آن فراندوم هم شرکت کردم. ولی بلافاصله بعد از آن در اوائل اردیبهشت یا آخر فروردین بود که بطور قطعی استعفا دادم و کناره گرفتم، حداکثر کلاً کمتر از دو ماه در وزارت خارجه بودم.

س - شما راجع به ترتیب فراندوم هیچ اعتراضی نکردید؟

ج - نخیر. بنده درباره آن اعتراضی نکردم. فراندوم نادرستی هم نبود، تمام طبقات مردم در آن موقع در شور و هیجان انقلاب بودند و واقعاً از روی عقیده و ایمان در آن شرکت کردند. حالاً راجع به کلمه ی اسلامی که بر عنوان جمهوری اضافه شده بود و بعضی ها ایراد و اعتراض داشتند و آنرا غیر دموکراتیک میدانستند این بنظر من مهم نبود. مهم آن قانون اساسی بود که باید برای این جمهوری ترتیب داده شود. در آن زمان به عقیده بنده شرایط برای تدوین يك قانون اساسی جامع اصول دموکراسی و عاری از تعصبات مذهبی کاملاً فراهم بود و این با زیر اثر سماجت و لجاجت گروه های چپ زده بود که آقای خمینی نسبت به عنوان جمهوری اسلامی سرسخت و متعصب شدند.



## رفراندوم و اوج استبداد

س - الان که به گذشته نگاه میکنید بنظر تان نمیآید که در آنجا لاف بشود گفت که يك ناصداقتی بکار رفته بوده این معنادر واقع شانسی بمردم ندادند. آمدند بمردم گفتند به حکومت اسلامی یا آری ویانه بگوئید. بعد مردم به چیزی رأی دادند که در واقع از محتوای آن اطلاعی نداشتند. وعده داده شده بود که محتوا بعدا به شما گفته میشود و بعد از آن هم همان روز آقای خمینی اعلامیه ای صادر کرد که هر کسی به حکومت اسلامی رأی ندهد دشمن اسلام هست و جزو کفار محسوب میشود و صحبتهایی از این نوع

ج - یعنی يك طرح فقط بمردم اعلام شد که مردم به آن رأی موافق بدهند یا مخالف. مردم چون عموماً در جریان انقلاب و در حالت شور و جذبه انقلابی بودند هر لفظی به آنها پیشنهاد میشد آن را می پذیرفتند و به آن رأی میدادند و اگر دو یا سه عنوان مطرح میشد مردم دچار تردید میشدند و اختلافات بروز میکرد. بنظر بنده این نکته در اینجا خیلی مهم نبود. مهم در قدمهای بعدی در ناتوانی و نادانی دولت و در هرج و مرج ناشی از حکومت های در داخل حکومت بود. بعد از آنکه بنده استعفا دادم در يك مصاحبه مطبوعاتی که عده زیادی از خبرنگاران خارجی و داخلی هم شرکت داشتند و هنوز روزنامه ها کم و بیش آزاد بودند توضیح دادم که استعفای من علیه حکومت نیست بلکه علیه بی حکومتی است. و این جمله معروفی است که در همان روزها گفته

شد و در خارج و داخل انعکاس یافت. گفتم حکومتی الان در ایران وجود ندارد، حالا مادر آنا رشی مطلق هستیم، دادگستری ما آنا رشی است، ادارات امنیتی ما یعنی شهربانی ما و پاسداری مملکت مادر هرج و مرج است. حکومت و همه چیز مادر هرج و مرج است و به این ترتیب چیزی که من علیه آن هستم نه این حکومت یا آن حکومت است بلکه علیه بی حکومتی است. روز بعد به خود آقای بازرگان هم توضیح دادم که من مخالفتی با شما ندارم، مخالفت من از این جهت است که شما بیچاره و مستاصل و درگیر هستید و با این کیفیت نمیتوانید حکومت کنید بهتر است کنار بروید. بعد بنده در طرح مربوط به تهیه قانون اساسی شرکت داشتم. با اینکه دیگر وزیر کابینه نبودم ولی در کمیسیونی که در دفتر دکتر سجایی تشکیل میشد برای تهیه طرح قانون اساسی شرکت میکردم.

س - آقای دکتر من میخواهم یک سئوالی از شما بکنم. من شنیده بودم که یک زمانی آقایان اعضای جبهه ملی که در کابینه شرکت داشتند تصمیم گرفته بودند که استعفای دسته جمعی بدهند ولی آقای خمینی تهدید کردند که استعفا بمنزله مخالفت با اسلام است این موضوع حقیقت دارد؟

ج - اعضای جبهه ملی تنها نبودند، هیئت دولت بود. یعنی عده ای از وزرای یکی دو بار پیش آقای خمینی رفتند و استعفا دادند. خمینی به آنها گفته بود که استعفای شما علیه اسلام است.

س - شما هم جزو همان گروه بودید؟

ج - نخیر من در آن موقع خارج شده بودم.

س - راجع به پیش نویس قانون اساسی می گفتید.

ج - بلی بنده در این کمیسیون شرکت داشتم، طرحی تهیه شده و پیش آقای خمینی فرستادیم که ایشان با قلم و با خط خودشان درشش هفت مورد اصلاحاتی کردند.

س - بخاطر دارید که آن اصلاحات چه بود؟

ج - یک نکته اش راجع به نظارت روحانیت در قوانین و مقررات بود که بر طبق موازین اسلام باشد.

س - این که در قانون اساسی ۱۹۰۶ بود.

ج - بله این در قانون اساسی مشروطیت هم بود. مسائل دیگرش خیلی مهم نبود و آن

طرح واقعا طرحی بود که اگر آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سجایی دست

بدست نمی‌کردند و خود آقای خمینی هم باخط خودشان تغییرات کوچکی در آن داده بودند همان راه رفتان دوم می‌گذاشتند علی‌التحقیق مردم آن را قبول می‌کردند و به آن رأی موافق میدادند.

س - هنوز صحبت از ولایت فقیه نبود؟

ج - ابدًا و مطلقاً. يك كلام راجع به ولایت فقیه و راجع به نظارت فقیه بعنوان رئیس و فرمانده قوا مطلقاً در آن مطرح نبود. يك قانون اساسی دموکراتیک محض بود. در همان زمان که تهیه این طرح در جریان بود و بنده هم در آن شرکت داشتم جبهه ملی کمیسیون مخصوصی تشکیل داد که این طرح را مطالعه کند و برای کمک به آن پیشنهادات متقابلی به کمیسیون بدهد. مادر آنجا قوانین اساسی بعضی از کشورهای فدرال از آن جمله رژیم حکومتی آمریکا رژیم آلمان، سوئیس و قوانین اساسی اطریش را گرفتیم و به دقت مطالعه کردیم. مواردی را که حکومت مرکزی دخالت دارد و مسائلی که بر عهده سازمانهای محلی است از سازمانهای ایالتی و ولایتی گرفته تا سازمانهای شهری و روستایی و ترتیب تشکیل آن سازمانها مورد بررسی قرار دادیم. قوانینی که در این باره از صد ر مشروطیت ایران وجود داشت مبهم و ناقص و عیناً ترجمه ای از قوانین خارجی و غیر منطبق با اوضاع ایران بود. طرح بالنسبه سنجیده ای تهیه گردید و آن را برای کمیسیون مأمور تهیه قانون اساسی فرستادیم و اعلامیه مفصلی هم در آن موقع انتشار دادیم که نسبت به بعضی از مواد و عبارات طرح کمیسیون تغییرات و اصلاحاتی پیشنهاد کردیم. ولی کمیسیون هیچگونه ترتیب اثری به آن نداد و تنها ماده ای که از آن پیشنهادها مورد توجه قرار گرفت ماده ی مربوط به تشکیل يك دیوان عدالت اداری بود. ولی در همان وقت صحبت بر سر تأسیس مجلس مؤسسان بود. بسیاری از دسته های چپ آنهایی که در جبهه به اصطلاح دموکراتیک ملی جمع شده بودند و بسیاری از چریکها و چپ زده ها و همچنین حزب نوتاسیس جمهوری خلق مسلمان که به پشتیبانی از موضع آیت الله شریعتمداری تشکیل شده بود همه ی عظیمی درباره مجلس مؤسسان و تعداد نمایندگان آن براه انداخته بودند. بنده با مجلس مؤسسان اگر شرایط برای انتخابات صحیح آن موجود بود کاملاً موافقت داشتم ولی مشکلات ایران را که در نظر می‌گرفتم میدیدم ممکن هست مجلس مؤسسائی که برای آن این همه فریاد زده میشود صورتی پیدا کند که همین طرح آماده شده دموکراتیک را که آقای خمینی هم بطور اصولی با آن موافقت کرده است بکلی دگرگون بکند. این بود که در ضمن

يك سخنرانی اعلام کردم آقایانی که طرفدار مجلس مؤسسان هستند بترسید از اینکه يك قانون اساسی از کار درآید که از دیدار آن متوحش شوید. اگر همین طرح موجود را که ماهم ایرادات زیادی نسبت به آن داریم به رفراندوم بگذارند دولت به آن رأی بدهد برای احتیاجات ما بسیار کافی است و نقایص آن را بعد از ضمن عمل میتوانیم بوسیله ی مجالس شورای ملی که از طرف ملت انتخاب خواهد شد رفع بکنیم .

س - یعنی نظر شما این بود که حال که قانون اساسی پیش نویس آن معین و مشخص شده و دارای يك محتوای دموکراتیک هم هست و آقای خمینی هم به آن صحه گذاشته همان راه رفراندوم بگذارند .

ج - بله نظرم این بود که همان راه رفراندوم بگذارند. در همین حیص و بیص هم جبهه ملی باشگاهی اجاره کرد، باشگاهی بسیار وسیع و در ماههای اول که هنوز تعدیل مال الاجاره نشده بود باماهی چهل هزار تومان اجاره درشش هفت هزار متر زمین و بیست تاسی تا اتاق مرکزی معتبر و مهم در یکی از خیابانهای اصلی تهران که سخنرانی های مرتب در آن میشد و جمعیت کثیری به آن مراجعه میکرد .

س - اسم خیابان آقای دکتر بخاطر تان هست؟

ج - بله روبروی سازمان ژاندارمری در خیابان باغشاه بود. اول خیابان باغشاه نزدیک به خیابان ...

س - سپه؟

ج - نخیر. بین خیابان سپه و شاهرضا قدیم که حالاً نمیدانم چه اسم هایی به آنها داده اند. در همین موقع جمعی از دوستان و رفقای ما به آقای دکتر صدیقی که تا آن زمان در فعالیتهای جدید جبهه ملی شرکت نداشت مراجعه کردند و ببنده نیز به ملاقات ایشان رفتم. ایشان هم شرایطی برای مراجعت خود معین کردند که همه قابل قبول بود.

س - ممکن است لطف بفرمائید و آن شرایط را توضیح دهید؟

ج - بطور کلی اصل و عمده آن يك نکته بود که رهبری جبهه ملی دسته جمعی باشد. توجه البته به نکته دارید؟

س - بله .

ج - بنده هم از این جهت مخالفتی با ایشان نداشتم. همیشه بعد از مرحوم دکتر مصدق رهبری جبهه ملی دسته جمعی بوده و بنده هم ادعایی در آن نداشتم. اگر رفقا توجهی بمن داشتند بنا بر خواسته ی خود آنها و بر حسب جریان طبیعی پیش آمده بود. بدین ترتیب

آقای دکتر صدیقی برگشتند و من فرصتی پیدا کردم که برای معالجه‌ی بیماری و درد کمر خود عازم آمریکا بشوم و در بیمارستان مایوکلینیک تحت معالجه قرار گرفتم ولی موقعی که میخواستم به آمریکا حرکت کنم گفتگوی مجلس خبرگان مطرح شده بود مجلس مؤسسانی که در ابتدا بنا بود پانصد ششصد نفر یعنی دو برابر تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی باشد یکمرتبه به سی نفر و بعد از چک و چانه زدن به ۷۵ نفر خیره و بصیر در موازین اسلامی و به عبارت دیگر آخوندتخفیف یافته بود. ظاهر اینهم بیشتر بر اثر تلقین و اقدام نامناسب آیت الله طالقانی بوده است بنده در جریان آن نبودم و دخالت و شرکتی در آن نداشتم. موقعی که بنده میخواستم حرکت بکنم نه از طرف جبهه ملی چون جبهه ملی نامزدی برای اینکار نداشت بلکه از جانب حزب جمهوری خلق مسلمان طرفداران آیت الله شریعتمداری مرابعنوان نامزد این مجلس از استان کرمانشاه معرفی کردند. بنده هم نامه تشکر آمیزی به آنها نوشتم و اعلام کردم که من داوطلب این خدمت نیستم ولی اگر در غیاب من مردم مرا انتخاب کنند به وظیفه ملی خود عمل خواهم کرد. بنده به آمریکا آمدم و آنها هم مجلس با اصطلاح خبرگان خود را به هر ترتیبی که خواستند از جمعی آخوند و آخوند نما انتخاب کردند.

س - آقای دکتر آن پیش نویس قانون اساسی را که صحبت آن بوده به فراندوم گذاشته شود آقای خمینی با آن کار در آن موقع موافق بودند؟

ج - بله .

س - پس چرا گذاشته نشد؟

ج - جزو خطاهای نابخشودنی بازرگان بود شنیدم بازرگان گفته است، من یکی دو خط در مدت حکومت حکومت کرده ام که بزرگترین آنها همین بوده است. بنده در آمریکا پس از معالجه مختصر عمل جراحی برای استراحت در منزل پسرهایم بودم که خبر آمدن شاه رایه آمریکا شنیدم بلافاصله متوجه شدم که واکنشهای بزرگی در ایران رخ خواهد داد و اختلافاتی بین ایران و آمریکا ظاهر خواهد شد. دیگر ماندن خودم را در اینجا مصلحت ندیدم. باینچه ها خدا حافظی کردیم و به ایران برگشتیم. بنده وارد نیویورک که شدم قضیه گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران صورت گرفته بود. دوسه شبی من در نیویورک در منزل سعید زنجانی و دکتر شایگان بودم که وزیر سابق دادگستری آمریکا بنام رمزی کلارک به ایران میرفت که راجع به آزادی گروگانها با آقای خمینی و دیگران ملاقات بکند و او تلفنی به سعید کرد. سعید از من

پرسید، می‌خواهید با این شخص ملاقات کنید؟ گفتم نخیر من با ایشان ملاقات نمی‌کنم ولی از طرف من به ایشان بگوئید که خیال میکنم رفتن ایشان بی‌ثمر باشد. چند روز هم در پاریس اقامت کردیم و بعد از پاریس به ایران برگشتیم. موقعی که وارد تهران میشدیم قریب نصف شب بود، جمعی از رفقا و هواداران جبهه‌ی ملی بفرودگاه آمده بودند يك عده سی چهل نفری هم از حزب اللهی رافرستاده بودند که علیه من شعار تحفه آمریکایی بدهند. این هم استقبال حزب جمهوری اسلامی بود از بنده. خلاصه از ابتدای کار ما مواجهه با این اوضاع بودیم. بنده به محض رسیدن به ایران درباره‌ی گروگان‌گیری اظهار نظر کردم و گفتم این گروگان‌گیری امری مخالف قانون بین‌المللی است و به حیثیت ایران در خارج لطمه می‌زند و ایران را بانزوا میکشاند و علاوه بر این اگر دولت ایران می‌خواست در برابر دولت آمریکا نسبت به موضوع راه دادن به شاه که البته کار ناروایی بوده و واکنش نشان بدهد می‌توانست از یوفا و سرمایه‌هایی که در آمریکا دارد استفاده کند و آنها را از آنجا خارج نماید، می‌توانست درباره‌ی فروش نفت سیاست شدیدتری در پیش بگیرد و می‌توانست در صورت لزوم قطع روابط سیاسی و حتی تجارقی هم بکند که هیچگونه مورد اعتراض حقوقی و بین‌المللی نمیتوانست قرار بگیرد و بسیار موثرتر از عمل گروگان‌گیری بود. از این جهت هم جبهه‌ی ملی و همه‌ی ملیون ایران مورد فحش و ناسزا قرار گرفتند که آنها در خط امام نیستند. زیرا معمول شده بود که دانشجویان خط امام هر روز جمعی را جلوی سفارت آمریکا به برندوبه شعار دادن و ابدارند و به ما اعتراض می‌کردند که چرا شما اینجا نمی‌آید و تظاهر نمی‌کنید.

س - در این موقع حکومت آقای بازرگان هم دیگر کارش تمام شده بود.  
 ج - در این موقع حکومت آقای بازرگان هم ساقط شده بود. و مجلس خبرگان هم کار خود را تمام کرده و طرح قانون اساسی جدید اعلام شده بود. جبهه‌ی ملی درباره‌ی این طرح نشریه‌ی منتشر کرد و به جهاتی که لازم میدانست مخالفت خود را با آن اعلام داشت.  
 س - این طرح دیگر آن بیش نویسی نبود که شباهه آن اشاره فرمودید.

ج - نخیر، بکلی عوض شد. همین قانون اساسی است که فعلاً موجود است با ولایت فقیه و دیگر متفرعاتی که در آن می‌بینید.

س - اعضای آن مجلس خبرگان تا آنجایی که بخاطر شما هست چه کسانی بودند؟  
 ج - تقریباً تمام آخوند بودند، بنده هیچکدامشان را نشناختم .  
 س - آقای بنی صدر هم بودند؟

ج - بنظرم ایشان هم بودند. بنده در آن مدت هیچ ایران نبودم و وقتی که برگشتم مجلس خبرگان کارش تمام شده بود. بالاخره این قانون اساسی را هم به فراندوم گذاشتند که البته مادر آن دیگر شرکت نکردیم و رأی ندادیم و از این جهت اتهامات و مخالفتها و جبهه گیری های تازه علیه جبهه ملی شروع شد. هم روزنامه های چپی فدائیان - توده ایها - پیکاری ها - خلقی ها، و هم راستی ها، جمهوری اسلامی به من و دوستان ما و رفقای ما شروع کردند به عنوانهای جدید دادن .  
 عنوان هایی که در قاموس اسلامی و ایرانی نیست . ما رابه عناوین ملی گرا و لیبرال و حتی فئودال ناسزا می گفتند . بنده در يك یاد و مصاحبه مطبوعاتی که در آن زمان امکان داشت و در ضمن مقالاتی گفتم و نوشتم که قریب چهارده قرن بر اسلام گذشته است در این مدت معاندین و مخالفین اسلام ، آنها تیکه در برابر اسلام ایستادگی و کارشکنی کرده اند چه در زمان حضرت رسول و چه در قرآن کریم و چه بعد از آن به عناوین واسامی خاص شناخته شده اند . آنها یا کافر هستند یا مشرک یا منافق یا ملحد یا مرتد و غیره . اینها عنوانها و القاب دشمنان و مخالفین اسلام بوده و هستند . در تاریخ اسلام هیچوقت دیده و شنیده نشده است که در برابر اسلام افرادی را و جماعتی را به عنوان لیبرال و یا فئودال مورد طعن و لعن قرار بدهند . علاوه بر این مگر قاموس اسلامی و لغت نامه ایرانی از لغت عاری است که باید دو لفظ و دو اصطلاح خارجی را بگیرند و وسیله سرکوفت مآ قرار بدهند . پیدا است که این الفاظ از زرادخانه تبلیغاتی توده ایها و اربابان خارجی آنها سرچشمه میگیرد و حزب الهی های ما مقلدانها شده اند . ملی گرایی که به معنی وطن دوستی است افتخار ما است . لیبرالی که به معنی آزادیخواهی است افتخار ما است و راجع به ملیت و وطن دوستی توضیح دادم که ملی گرایی استقلال طلبانه منطبق بادین است ، منطبق با ایمان است و مفهوم اصل آزادی و حریت به معنی وسیع آن همان استقلال طلبی يك ملت است که نمیخواهد زیر دست و تابع و وابسته ی يك کشور خارجی دیگری باشد و این نه تنها منافاتی بادین و ایمان ندارد بلکه اصل دین و ایمان است و همچنین توضیح دادم که انقلاب اخیر ایران تحت دو شعار بزرگ آزادی و استقلال صورت گرفته است . اگر شمالیبرالی و ملی گرایی را رد میکنید در واقع مفهوم آزادی

و استقلال هر دو را رد کرده اید. راجع به فتوای هم گفتم که اگر شما بتوانید در تمام سرتاسر ایران يك قطعه زمین، بغیر از خانه ای که در آن سکونت دارم بعنوان مالکیت برای من پیدا کنید من تعهد میکنم ده برابر ارزش آن را به شما بدهم. در اینموقع انتخابات ریاست جمهوری صورت میگرفت جبهه ملی در انتخابات آن نامزدی معرفی نکرد. ولی دکتر احمد مدنی به عنوان منفرد داوطلب آن شد و در میان گروههای ملی و آزادیخواه از وجاهت عظیمی برخوردار بود و جبهه ملی هم از هر جهت او را کمک کرد و چندین میلیون رأی به نام او خوانده شد و بعد از ابوالحسن بنی صدر مقام دوم را پیدا کرد. هر چند خود آقای مدنی و بسیاری از مطلعین عقیده داشتند که آرا وی خیلی بیش از آن مقداری بود که بنام او اعلام شده است حزب جمهوری اسلامی با انتخاب بنی صدر مخالف بود و در ابتدای امر جوانی را به عنوان نامزد خود معرفی کرد که تا آن وقت کسی اسمش را شنیده و در جامعه ایرانی بکلی ناشناخته بود به نام جلال الدین فارسی.

س - که میگفتند افغانی است؟

ج - و بعد کشف شد افغانی الاصل است و خانواده اش تابعیت افغانی دارد. آقای خمینی هم همانطور که با نامزدی رهبر مسلم حزب جمهوری اسلامی یعنی آقای بهشتی موافقت نکرده بود با نامزدی جلال فارسی هم مخالفت کرد. از آن پس حزب جمهوری اسلامی بصورت ظاهر حیبی را معرفی کرد ولی کوشش و علاقه ای در انتخاب او نشان نداد و پیدا بود که نامزد واقعی ندارد. آقای خمینی هر چند ظاهر اهیچیک از نامزدها را تقویت نمیکرد و خود را بیطرف نشان میداد ولی همه میدانستند که علاقه و نظر او به جانب بنی صدر است و شبکه ی وسیع مساجد و روحانیون برای وی بکار افتادند و با اکثریت عظیمی انتخاب شد. وقتی آقای بنی صدر به مقام ریاست جمهوری رسید میبایستی بلافاصله برای تشکیل حکومت تصمیم بگیرد و اقدام بکنند زیرا هنوز مجلس تشکیل نشده و دیگر محل و موضوعی هم برای حفظ شورای انقلاب باقی نمانده بود. قانون اساسی جدید در این باره اختیارات کافی به رئیس جمهور داده بود ولی ایشان سستی و غفلت و محافظه کاری و دنباله روی نشان دادند و از حقی که قانونا داشتند نتوانستند استفاده کنند و آقای خمینی ایشان را در این خط انداخت که با همان شورای انقلاب معلوم الحال همکاری کند و تا زمانی که مجلس جدید رسماً افتتاح شود آقای بنی صدر عنواناریاست شوری را هم داشته باشد.

س - رئیس شورای انقلاب و فرمانده کل قوا.



ج - بلی آقای خمینی فرماندهی کل قوا را هم که مطابق قانون اساسی جدید مختص ایشان است به آقای بنی صدر تفویض کردند. در این زمان انتخابات مجلس شورای ملی در جریان بود. بنده لازم دیدم که در شهر کرمانشاه بنا بر توجهی که مردم آنجا بمن داشتند و دعوتهایی که از من شده بود شرکت کنم. بمحض ورود به آن شهر مواجه با مخالفت شدید آخوندها و دستگاه دولتی، استانداری و فرمانداری کرمانشاه شدم. مسلم بود که دستور مخالفت از تهران به آنها رسیده است. استاندار کرمانشاه شخصی بود بنام ماکویی که هر چه را در قدرت و امکان داشت علیه من بکار برد از دستگاههای اداری و دولتی چماقداران را برای برهم زدن اجتماعاتی که من در آن سخنرانی میکردم براه انداختند. همچنین امام جمعه کرمانشاه و اعوان و انصارش بکارشکنی مشغول شدند. توده ایها و فدائیان خلق هم تبلیغات ضد فتوای و ضد لیرالی خود را ادامه میدادند.

س - یعنی چریکهای فدایی خلق هم به کرمانشاه آمدند و در آنجا علیه شما فعالیت کردند؟  
 ج - بله فعالیت میکردند. ولی مجاهدین آنجا بمن مخالف نبودند در رأی که گرفته شد بنده از تقریباً هشتاد هزار رأی تا نود هزار رأی پنجاه هزار رأی آوردم. به دستور استاندار پنج هزار رأی آن را به عناوینی باطل کردند و دوسه صندوق را با قرائت نکردن از بین بردند. با اینکه اول صبح اعلام شد که بنده انتخاب شده ام ولی بلافاصله همان ساعت ماکویی استاندار بکار افتاد و دوسه صندوق را دست زدند و باطل کردند و آرا در حدود جهل و پنج هزار رأی صورت دادند که تقریباً در حدود چهار صد یا پانصد رأی کمتر از نصف بعلاوه يك داشته باشم. چون در قانون انتخابات پیش بینی شده بود که در دور اول هر نامزدی برای اینکه انتخاب شود باید نصف بعلاوه يك آرا داشته باشد من با آنکه بیش از این را داشتم ولی آنها به این کیفیت انتخابات رأی نتیجه اعلام کردند.

س - تمام آرا مگر چقدر بود؟

ج - بنظر من ۸۰۰۰۰ یا ۹۰۰۰۰ رأی.

س - با ۴۵۰۰۰ هم که باز وضع شما تأمین بود.

ج - شاید ۹۰۰۰۰ بود، درست نمیدانم. یعنی تعداد آرا را به کیفیتی حساب کردند که من قریب ۵۰۰ رأی کمتر داشته باشم. من با نفر دوم که بلافاصله بعد از من بود ۱۵۰۰۰ رأی اختلاف داشتم و اتفاقاً نفر دوم از مجاهدین بود.

س - اسمش یادتان هست ؟

ج - اسم او مهندس فرشید بود که بعد از درگیری با پاسداران بقتل رسید. نفر سوم از نامزدهای حزب جمهوری اسلامی بود و نفر چهارم هم بازیک نفر از مجاهدین بود. بدین ترتیب انتخابات کرمانشاه را متوقف کردند. در هفته بعد که میبایستی روز جمعه انتخابات را تجدید کنند باز بنده آنجا رفتم و قرار بود که انتخابات انجام بگیرد ولی در ظهر پنجشنبه عده ای در حدود صد و پنجاه تادویست نفر از مجاهدان خود را به استانداری آوردند و بعنوان اعتراض به رأی گیری تظاهراتی برای انداختن و استناداری را بتصرف در آوردند و در برابر آنها استاندار اعلام کرد که انتخابات کرمانشاه برای مدت نامعینی متوقف است. بدین ترتیب انتخابات آن شهر اصلاً صورت نگرفت.

نه تنها با انتخابات من چنین کردند بلکه درباره هر فردی که منسوب به جبهه ملی بود موضع خصمانه گرفتند. چنانکه انتخاب قطعی و اعلام شده ی علی اردلان را از تویسرکان و دکتر احمد مدنی را از کرمان باطل کردند و حتی نماینده منتخب و مورد علاقه مردم در گز آقای ابوالفضل قاسمی را به اتهام ناروای عضویت در سازمان امنیت متهم و زندانی و محکوم نمودند.

در همین موقع، که بنده با اعتراض به تهران برگشتم، پشت سر من برادر م و پسر عموم و دو نفر از معتبرین ایل سنجایی را زندانی کردند و یک محاکمه صوری و مسخره ای علیه آنها ترتیب دادند، مردم را در شهر بر راه انداختند و از دهات به شهر آوردند و در خیابانها بحرکت انداختند شعارها نوشتند و فریادها زدند و اعدام آنها را خواستار شدند. روزنامه حزب توده و مؤلفین آنها هم در تهران پشت سر هم مقاله مینوشتند که فتودالها باید اعدام شوند. با هر کوششی بود و بخصوص در اینجا باید سپاسگزاری کنم با کمک دفتر رئیس جمهور که خیلی همراهی کردند مخصوصاً آقای سعید زنجانی پسرایت الله زنجانی با علما و روحانیون مؤثر قم ارتباط پیدا کرد و به ترتیبی که بود اجرای حکم را متوقف کردند و ماهیتی پیدا کردیم که برای نجات این افراد بیگناه اقدامی بکنیم. تمام اتهاماتی که به آنها وارد میکردند بکلی بی اساس بود. مثلاً فرض کنید که بیست سال پیش یکنفر را کتک زده است، بیست سال پیش یکنفر نوکر را بیرون کرده است. از این جور تهمت ها و از این قبیل حرفهایی که مربوط به دوره زمان شاه و تمام بی اصل و اساس بود. در همین روزها جنگ بین ایران و عراق در گرفت و عراقی ها به ناحیه غرب حمله آوردند و قصر شیرین را تصرف کردند و تا حدود سریل زهاب آمدند و در خوزستان هم

رخنه کردند و تا نزدیکیهای خرمشهر رسیدند. بنده از این سرشکستگی که بر ملت ایران وارد شد و همینطور از گرفتاری خانوادگی بسیار ناراحت و افسرده بودم. یکروز آقای سید احمد آقا بمن تلفن و گله کرد از اینکه او را فراموش کرده‌ام. بنده گفتم آقا چه فرمایشی؟ چه گله ای؟ شما آنچه را که نباید بشود در انتخابات به من نشان دادید و همینطور در گرفتاری برادران من، گفتم، میخواهم شمارا ملاقات بکنم. گفتم تشریف بیاورید. فوراً بمنزل من آمدند و گفتند آقای بنی صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران و عراق کمک بکنید و اقدام نمائید که عشایر غرب هر قدر ممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند. گفتم این وظیفه‌ی ملی من است در برابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است ساکت ننشینم و لواطیکه بانظام موجود هم موافقتی نداشته باشم ولی بادشمن ایران وظیفه‌ی خودم میدانم آنچه را از عهده‌ام برآید بکنم و اگر لازم باشد خود منم به میدان جنگ بروم. ولی بنده از شما می‌پرسم اگر من بروم و به این عشایر مختلف آنجا، به مردم گوران، به مردم قلخانی، به مردم کلهر، به ایل باجانی و قبادی و ولدبکی و ایلات مختلف آنجا که اسم مردم بگویم که شما در این بسیج عمومی با ما شرکت کنید آنها اگر از من بپرسند که برای برادران بیگناهی چکار کرده‌اید، اگر مردم سنجایی به من بگویند من چه جوابی به آنها میتوانم بدهم. باین سرشکستگی که برای من بوجود آوردید چگونه میتوانم حرفم را به مردم بقبولانم. گفتم موضوع برادران شما حل شده است. فردای آن روز دوباره بمن تلفن کرد و گفت، آقای بنی صدر الان در کرمانشاه است و به آقا تلفن کرده اند که حضور شما آنجا لازم هست و آقا می‌فرمایند شما هر چه زودتر حرکت کنید. بنده دیدم دیگر فشار در موضوع آزادی برادرهایم با وعده ای که آنها داده اند بيمورد هست و بنابراین فوراً آماده حرکت شدم و از طرف دستگاه دولت دو ماشین بنز ۴۵۰ برای من فرستادند که در یکی از آنها چهار پنج نفر پاسدار برای محافظت من بودند و یکی هم برای سواری خودم و دو نفر دیگر که همراهم بودند. دو روز بعد در کرمانشاه برادرم و پسر عمو و آن دو نفر را آزاد کردند و تحویل دادند. بنده هم شروع به دعوت افراد سرشناس و ذی نفوذ و کدخداهای عشایر کردم. حالا دیگر عشایر به آن صورت قدیم نیست که ایل خانی داشته باشند مثل ایلخانی کلهر و یا حاکم قدیم ایل سنجایی. اگر اشخاص در میان مردم اعتبار و احترامی دارند فقط بعنوان شخصی و کدخدای منشی است نه بعنوان حاکم

ورئیس . علاوه براین من به کدخداها و روسا تیره هامراجعه کردم ، تقریباً در حدود ۱۵۰ از طوایف مختلف بمنزل مآمندنومن برای آنها جنگهای گذشته را توصیف کردم جنگ باروسهارا، جنگ باعثمانی هارا، جنگ بانگلیس هارا، جنگ های زمان نادررا، اساطیر ملی ایران را، و اینکه يك دولت پوشالی توسری خورده ای مثل عراق که هیچ قابلیتى ندارد به خودجسارت داده که به سرزمین اجداد ما ونوامیس ما تجاوز کند و از این قبیل حرفها، آنها به هیجان و حرکت درآمدند و در ظرف چندروز در حدود بیست هزار نفر داوطلب معرفی کردند، و در مدت يك هفته ای که من آنجا بودم باهمه ی تبلیغات مخالف و کارشکنی هایی که از طرف همان ماکویی استاندار و آخوندها و خلقی ها وتوده ایها انجام میشد و عنوان میکردند که این يك بسیج فتودالی است و وارد آن نشوید . حزب توده و آقای کیانوری نیز در تهران مرتباً در روزنامه هایشان علیه من و علیه برادران من و به اصطلاح خودشان بسیج فتودالی سم پاشی میکردند . با مراجعه ای که به فرمانده ارتش آنجا کردیم در حدودشش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل دادند و بتدریج بمنزل ما فرستادند . بنده از آن افراد عشایری نمایندگانى باصوابدید خود آنها انتخاب کردم و آنها را بموجب صورتی به ارتش کرمانشاه معرفی کردم و سلاحها در تحویل آنها و آنها ضامن و مسئول آن سلاحها باشند . اسلحه هارا گرفتند و بین افراد مختلف تقسیم کردند، در حدودشش هفت هزار نفر، تا من آنجا بودم بسیج شدند و با حضور خود من دو هزار نفر از مردم سنجانی آماده حرکت به جانب جبهه ی جنگ شدند . از آن پس بنده به تهران برگشتم و برادرها و پسرعمویم که گرفتار شده بودند و میترسیدیم دوباره در دسر برایشان ایجاد کنند با خود به تهران آوردم ولی جوانهای خانواده برادرزاده ها، پسرعموها، پسردایی ها همه در این بسیج شرکت کردند . وقتی به تهران برگشتم بلافاصله از دفتر آقای خمینی، سید احمد آقابه من تلفن کرد و از من خواست . بروم آقا را ملاقات کنم . روز بعد بنده به دیدن آقا رفتم . بسیار اظهار لطف و خوش رویی و مهربانی کردند . من جریان بسیج عشایر و کارشکنی ها و تبلیغاتی که علیه آن میشد به ایشان گزارش دادم و گله کردم که آقایان بسیجی را که ما برای شما و به امر شما تهیه کردیم آیا برای خدمت به دستگاه دیگر و حکومت دیگری غیر از شماست ؟ پس چرا مطبوعات مربوط به حزب جمهوری اسلامی و استاندار رسمی دولت به مانا سزا میگویند و در امر بسیج کارشکنی میکنند . اینها افراد عادى عشایر هستند و تابع وزیر دست هیچ رئیسى نیستند . افسرهای ارتش راهنمای امور جنگی آنها هستند و وابسته

به ارتش کرمانشاه میباشند و هیچ رئیس و سرکرده ای از خودشان ندارند. آخرین اتهامات فتودالی چیست و غیر از دل‌سرد کردن مردم چه نتیجه ای دارد؟ آقای خمینی خیلی ناراحت شد و دامادش آقای اشراقی را صدا کرد و گفت، به وزارت کشور تلفن کن، این چه حماقتی است که آنها می‌کنند و استانداری که منفصل شده چرا هنوز انجامانده است. به منم گفت، خود شما به کرمانشاه بروید و هر کاری که لازم میدانید بکنید. بنده متوجه بودم که فرمایش ایشان از روی تعارف است. گفتم احتیاجی بوجود بنده نیست، آقا پشتیبانی بفرمائید آنها وظیفه خودشان را انجام میدهند. در همین ایام که مصائب جنگ و غوغای گروگان‌گیری ادامه داشت و اختلافات بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی علنی شده بود چند نفر از رهبران احزاب سوسیالیست اروپایی به ایران آمدند. آنهایی را که بنده میشناختم آقای برونو کرایسکی صدراعظم اطریش و اولاف پالمه نخست وزیر سابق سوئد بودند و هم چنین رهبر حزب سوسیالیستهای اسپانیا که گویا حالا رئیس دولت آن کشور است. این چند نفر برای ایجاد حسن رابطه و حسن تفاهم کشورهای غربی با دولت جمهوری اسلامی و نیز تلویحاً برای مذاکراتی راجع به گروگان‌ها آمده بودند. آنها خواستار ملاقات با من شدند و از طرف دفتر رئیس جمهور بمن اطلاع داده شد و خواهش کردند که به ملاقات آنها بروم. من آنها را در محل اقامتشان در هتل هیلتون ملاقات کردم و به آنها گفتم که شما بیخود اینجا تشریف آورده اید. در اینجا گوشی برای شنیدن حرفهای شما وجود ندارد. این حرفی بود که عیناً به کرایسکی گفتم. در همین زمان باز عرض میکنم مدتی جلوتر یا عقب تر، برای اینکه تواریخ وقایع کاملاً در نظر من نیست، یک نفر از دوستان ما و از مرتب‌ترین با آقایان روحانیون که مقام دولتی نسبتاً مهمی هم داشت محرمانه به دیدن من آمد و از من خواهش کرد که اسم او را ببرم. او از طرف آقای خمینی مأموریت داشت و به من گفت آقا فرموده اند آیا شما حاضر هستید که ریاست دولت را قبول کنید؟ در آن موقع اختلاف بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود.

س - درباره تعیین نخست وزیر؟

ج - بلی بر سر تعیین نخست وزیر و وزیراً

س - که شما نخست وزیر بنی‌صدر بشوید؟

ج - بله که من نخست وزیر بشوم. در این تاریخ مجلس هنوز رسماً تشکیل نشده ولی

در شرف افتتاح بود. سوابق رفتاری که در این مدت با من شده، سوابق انتخابات کرمانشاه و سوابق بسیج عشایری و غیره را به خاطر آوردم و متحیر شدم پرسیدم که به چه ترتیب باشد؟ از جواب مبهمی که آن رابط به من داد فهمیدم که مرا بعنوان محلل می‌خواهند و غرض اینست که بارتیس جمهوری دریغتم، دیدم که چنین کاری شایسته من نیست که آلت دسته بندیهای سیاسی بشوم و بعد هم مرادتر از بازرگان قربانی بکنند. قاطعانه معذرت خواستم. در آن روزها گفتگوی دو یاسه نفر در بین بود که از جمله از من استمزاج کردند و رد کردم.

س - شما این مطلب را با دوستان جبهه ملی هم در میان گذاشتید؟

ج - بله ولی بدون تعیین نام واسطه.

س - نظر آنها چه بود؟

ج - آنها هم نظر مرا تأیید کردند. رویداد طبعی هم تقریباً مقارن همین اوقات صورت

گرفت. در این مدت جلسات جبهه ملی مرتباً تشکیل میشد.

س - چه کسانی در رهبری جدید جبهه ملی شرکت داشتند؟

ج - عرض کنم دکتر صدیقی متأسفانه باز کنار گرفته بود.

س - دیگر اختلاف چه بود؟

ج - يك قدری اختلافشان با بنده و چند نفر دیگر راجع به تکمیل شور و مسائل

تشکیلاتی جزئی بود که بنده نمی‌خواهم وارد آنها بشوم. چون بهر حال نسبت به

دکتر صدیقی احترام دارم.

س - آقای فروهر شرکت داشتند؟

ج - متأسفانه آقای فروهر نبودند

س - آقای اردلان؟

ج - بله آقای اردلان هم بودند.

س - آقای اردلان وزیر دارایی را منظورم هست.

ج - آقای دکتر آذر و رفقای دیگر هم بودند.

س - روزنامه پیام جبهه ملی هم منتشر میشد؟

ج - روزنامه پیام جبهه ملی هم در همین موقع شروع به انتشار کرد و در جلسات

و سخنرانیهای هفتگی که داشتیم روز بروز جمعیت زیادتر می‌آمد بطوریکه جمعیت

از هزاران نفر متجاوز میشد. روزهایی که بنده سخنرانی میکردم یا بعضی از روزها که

آقای دکتر مدنی صحبت میکرد کثرت جمعیت بحدی بود که خیابان و کوچه‌ی مجاور را دربر میگرفت تا اینکه یکروز بناگهان در ظهر روز جمعه که باشگاه خلوت بود آخوندهادی غفاری و جمعی از چماقداران حزب اللهی همراهش از نماز جمعه که بیرون می‌آیند مردم نمازخوان را حرکت میدهند و می‌ریزند باشگاه را غارت و تصرف میکنند و از آن تاریخ مرکز سازمان جبهه ملی در تصرف آنها افتاد و هیچوقت حاضر به تحویل و تخلیه‌ی آن نشدند. مادر مورد تصرف عدوانی شکایت به دادگستری بردیم. آقای آیت الله اردبیلی دادستان کل به نمایندگی ما جوابی منطبق با شرع انور و عدالت اسلامی داده بود یعنی چون شما مخالف حزب جمهوری اسلامی هستید نمیتوانید محل اجتماع داشته باشید. آقای خمینی هم از این جریان خیردار شدند و اتفاقاً این بعد از آن روزی بود که من از کرمانشاه برگشتم و ایشان را دیدم و مرا مورد تکریم و تقدیر قرار دادند. من يك نامه فتوایی خدمت ایشان نوشتم که در روزنامه‌ی پیام جبهه ملی هم چاپ شد. نوشتم که جبهه ملی برخلاف سایر دسته‌های انقلابی در صدد این بر نیامد که از عمارت‌های دولتی استفاده کند یا خانه‌ی کسی را ضبط و غصب کند بلکه مابطور قانونی این محل را از مالک آن اجاره کردیم و ماهیانه مبالغ گزافی می‌پردازیم صدها هزار تومان به مصرف اثاثیه و مبیل و لوازم آن رسانده ایم. متجاوزین حزب جمهوری اسلامی آنجا را ضبط و غارت کردند و دادگستری هم تاکنون به شکایت قانونی ما ترتیب اثری نداده است. استدعا میکنم از لحاظ شرعی فتوا بفرمائید که آیا این عمل قانونی است؟ آیا اشخاصی که در آنجا هستند نمازشان درست است؟ آقا هیچ جوابی در این باره بماندادند و تا ما بودیم آن محل در تصرف غیر قانونی آنها بود و صاحبخانه هم علیه شخص من برای مال الاجاره اجرائیه صادر کرد. با آنکه فاقد محل اجتماع بودیم و چاپخانه نداشتیم و چاپخانه‌ها جرأت نمیکردند که انتشارات ما را علناً چاپ کنند، با وجود این روزنامه پیام جبهه ملی بطور وسیع انتشار مییافت و عجیب این بود که روز بروز خواهان و خواستاران اضافه میشد و چون مانع فروش آن در کیوسکها میشدند و روزنامه فروشها ناچار بودند که آنها را در زیر روزنامه‌های دیگر پنهان کنند و مخفیانه بفروش برسانند. جمع قابل توجهی از جوانان دانشجو پسر و دختر وابسته به جبهه ملی داوطلب شدند که هر روز آنها را در چهار راهها و خیابانهای عمده و محل اجتماعات بفروش برسانند و مردم نیز در خرید آن بر یکدیگر سبقت میگرفتند. بعضی‌ها چندین شماره آنرا با هم

می‌خریدند و این آشنایان تقسیم می‌کردند. بدین ترتیب انتشار آن از صد تا صد و پنجاه هزار نسخه در روز تجاوز می‌کرد و ما برای آن از جهت کاغذ و چاپخانه در زحمت بودیم روز بروز هم تضییقات برای انتشار آن زیادتر می‌شد و در ادامه و توسعه انتشار آن آقای لباسچی از تجار ملی و آزادیخواه بازار بسیار کمک کردند. در این زمان علاوه بر روزنامه پیام جبهه ملی ما اعلامیه‌ی مشروحی ترتیب دادیم که به امضای بنده در یک کتابچه‌ی بیست و چند صفحه‌ای منتشر گردید. در این کتابچه تمام ایرادات و اعتراضاتی که ما به حکومت جمهوری اسلامی داشتیم راجع به کمیته‌ها دادگاههای انقلاب، چریکهای مسلح، نقض آزادیهای پیش بینی شده در قانون اساسی موجود، مجلس خبرگان، نقائصی که در قانون اساسی است، گروگان‌گیری، پایان یافتن فضااحت بارگروگان‌گیری وزیانی که از لحاظ مالی و از لحاظ حرمت بین المللی و منزوی ساختن در جهان متوجه ما کرده است در آن اعلامیه با شدت مورد بحث و انتقاد قرار دادیم که یکی از اسناد تاریخی و مهم آن زمان محسوب می‌شود. در همین ایام او آخر سال ۱۳۵۹ بود که بمناسبت روز ملی شدن صنعت نفت بودی بمناسبت سالروز تولد مصدق و قبل از عید نوروز قرار بود که اجتماع و تظاهرات بزرگی از ملیون و آزادیخواهان صورت بگیرد و چون برای ما امکان تبلیغ مستقیم نبود رئیس جمهور در آن روز سخنرانی کرد و اجتماع کثیری در سخنرانی حضور بهم رسانیدند.

س - آن اجتماع کجا بود؟

ج - در دانشگاه تهران بود و بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در آن شرکت و تجلیل از خاطره‌ی مصدق کردند. در داخل دانشگاه جمعی از همان اوباشان مأمور شده شروع به تظاهرات علیه بنی صدر کردند. بنی صدر هم به مردم دستور داد که آنها را خاموش کنید و خود مردم آشوبگران را گرفتند و آوردند تحویل مأمورین انتظامی انجام دادند که بر سر آن جار و جنجال بزرگی دستگاه حزب جمهوری اسلامی علیه بنی صدر بر راه انداخته بجای اینکه آن افراد آشوبگر و ماجراجور که یک عده‌ی سی و چهار نفری هم بیشتر نبودند مورد تعقیب قرار دهند و سما علیه بنی صدر اعلام جرم کردند و آقای اردبیلی دادستان کل آقای بنی صدر رئیس جمهور را به اتهام اذیت و آزار نسبت به آن افراد ماجراجو و اخلالگر مورد تعقیب قرار داد و به دادسرا حاضر کرد. در همین زمان بمناسبت آن اعلامیه‌ی بنده و مخصوصاً مقالاتی که در روزنامه‌ی پیام جبهه منتشر می‌شد آقای خمینی در ضمن یکی از سخنرانی‌هایشان گفتند آنهایی که بانیت نسبت به قانون قصاص مخالفت



میکنند مرتد فطری هستند. این قانون لایحه ای بود مفصل و در پیش از یکصد ماده که دولت برای تصویب به مجلس فرستاده بود و نویسندگان روزنامه ما آن لایحه را مورد تجزیه و تحلیل و انتقاد قرار داده بودند. ولی آقای خمینی بطور کلی جمعیت ما را مرتد یعنی برگشته ی از اسلام شناخت. ما میخواستیم در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر مصدق اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راه پیمایی بزرگی ترتیب بدهیم و بر طبق مقررات جریان رابه وزارت کشور اطلاع دادیم ولی وزارت کشور جوابی به ما نداد. با آنکه مسئولان جبهه ی ملی از اوایل خرداد ماه در حال نیمه اختفا بودند و شوری و کمیته مرکزی مادر محلهای مختلف بصورت پنهانی تشکیل میگردد و با همه خطرات و محظوراتی که متوجه ما بود بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات راسخ بودیم. در آن روز ۲۵ خرداد جمعیت های کثیری از همه ی نقاط شهر متوجه محل اجتماع بودند ولی در سرچهار راهها و مسیرها گروههای مسلح پاسدار و چهار راهها را مسدود و با ضرب و شتم و تیراندازی مردم را متفرق کردند و مانع از برگزاری اجتماع و تظاهرات شدند.

س - برای میتینگ بانهضت آزادی هم تماس گرفته شده بود؟

ج - بله بانهضت آزادی تماس داشتیم.

س - آنها موافقت کرده بودند که در آن شرکت کنند؟

ج - آنها نه تنها در آن شرکت نکردند بلکه علیه آن اعلامیه مخالف دادند. مجاهدین خلق هم به ما گفتند که اعلامیه مخالف علیه آن نمیدهند ولی در آن شرکت نمیکنند اگر آن تظاهر صورت میگرفت شاید یکی از بزرگترین تظاهرات بعد از انقلاب تهران میشد.

س - محل تظاهرات قرار بود میدان فردوسی باشد؟

ج - بله میدان فردوسی و پیرامون آنجا بود. که بعد از آنجا بطرف دانشگاه و محل های دیگر حرکت کنند.

س - آن نطق ارتداد را شب قبل از میتینگ آقای خمینی کردند؟

ج - درست یادم نیست. بنظرم همان حدودها بود. درست تاریخ را متأسفانه تطبیق نمیکنم چون مدارکی الان در دسترس من نیست. از این تاریخ ما متوجه شدیم و اطلاع یافتیم که آنها در پی توقیف کردن و گرفتن و محاکمه ی ما هستند. در این موقع اختلاف مجلس و بنی صدر بخدا اعلان رسیده بود. چند روز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه های خود را ترک کردیم و به حال اختفای مطلق افتادیم و در حال اختفا بودیم که آقای علی اردلان

و دکتر و رجا و ندوم مسعود حجازی و عده زیادی از فعالین ما را گرفتند و توقیف کردند و یکی از آنها، یکی از بازاریهای فداکار و رفیق ما را بنام دستمالچی هم اعدام کردند. اختفای بنده ۱۴ ماه طول کشید و بعد از ۱۴ ماه بود که من و خانم بوسیله ی اشخاصی که پول میگیرند و ترتیب فرار را فراهم میکنند توانستیم از ایران خارج بشویم. درباره ی مشقات دوران اختفایم میدانم که صحبتی بکنم. در حال اختفا که بودیم شنیدیم به خانه ی ماریخته اثاثیه آنرا غارت کرده و خانه را به تصرف گرفته اند. در همین اواخر زمان اقامت مادر مخفی گاه ها بود که قضیه دستگیری قطب زاده پیش آمد و اتهاماتی به آیت الله شریعتمداری وارد کردند و در ضمن پای جبهه ملی را هم به میان کشیدند و گفتند سازمانی از جبهه ملی به نامی که اکنون فراموش کرده ام با قطب زاده همکاری داشته است. س - یعنی دارو دسته ای که قرار بود با آقای قطب زاده همکاری کنند؟

ج - بله دارو دسته ای که قرار بوده با آقای قطب زاده علیه دولت اقدام و کودتا بکنند و در مجلس هم یکی دو نفر از نمایندگان گفته بودند که جبهه ملی و دکتر سنجابی هم در این کار دخالت داشته است. س - یعنی شما؟

ج - بلی اسم بنده را هم برده بودند ولی تمام آنها دروغ محض و عاری از واقعیت بود. ماهیچگونه ارتباطی با قطب زاده نداشتیم و بهیچوجه از جریان آنها هم خبردار نبودیم. فرار ما از کوههای سخت و پر زحمت و درد سر آرات صورت گرفت که به ترکیه رفتیم و از ترکیه به پاریس و در پاریس مدتی ماندیم و بعد از پاریس به آمریکا آمدیم.

## جبهه ملی

# و دولت موقت و رژیم اسلامی

س - امروز بعد از ظهر با اجازه شما می خواهم به يك مقدار سئوالات متفرقه پردازم .  
اولین سئوالم اینست که یکی از انتقادات عمده ای که از جبهه ملی بطور اعم و از رهبران جبهه ملی بطور اخص میشود فقدان برنامه است . به این معنا که شما هم رزمان شما همیشه با دادن شعارهای شاه باید سلطنت کننده حکومت و انتخابات آزاد و استقرار حاکمیت ملی کفایت کردید و هرگز برنامه ی جامع و مشروحي برای رفع نابسامانی های اقتصادی - اجتماعی ایران ارائه ندادید . پاسخ شما به این انتقاد چیست ؟  
ج - عرض کنم يك مقدار این ایراد به دوره ی اول که زمان دکتر مصدق بود بر میگردد . چنانکه میدانید او در آغاز حکومتش اعلام کرد که برنامه ای جز اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات ندارد . ولی در کابینه دوم حکومتش با اصلاحاتی که میکرد و بخصوص بعد از آنکه اختیارات تام از مجلس گرفت شروع به اجرای برنامه های اقتصادی و اداری و وضع قوانین و مقررات و تجدیدنظر در قوانین و مقررات کرد که در يك مجموعه ی مخصوص و مبسوطی در تاریخ مقررات و قوانین ایران وجود دارد . بهر حال در آن دوره احزاب سیاسی متفرق و پراکنده بودند که آنها هر کدام مرام و مسلک مخصوص خودشان را داشتند . حزب ایران بود ، حزب پان ایرانیست بود ، حزب نیروی سوم بود و یکی دو حزب کوچک دیگر .  
ولی در سال ۱۳۳۹ که دوره ی جبهه ملی دوم شروع شد و جبهه ملی دارای تشکیلات وسیعی شد و بطوریکه توضیح دادم تشکیلات آن از محدوده تشکیلات حزبهای وارد در جبهه ملی وسعت بیشتری پیدا کرد . بطوریکه شاید عده ی افراد اسم نوشته و وارد در سازمانهای ان بیشتر از افراد و اعضای بود که در مجموع حزبهای وابسته ی به جبهه ملی بودند . جبهه ملی خواه ناخواه علاوه بر احزاب مذکور دارای تشکیلات

وسازمانهای صنفی خاصی شده بود و بتدریج احساس کردیم که باید یک کنگره ای از طرف سازمانهای جبهه ملی در تهران و در استانها تشکیل بشود و نمایندگان انتخاب بشوند که بوسیله ی آن نمایندگان هم اعضا شورای جبهه ملی وهم بطور غیر مستقیم با انتخاب آن شورا هیئت اجرایی جبهه ملی منتخب کنگره یعنی منتخب افرادی که انتخاب شده از طرف افراد و سازمانهای مختلف جبهه ملی هستند باشند و این عمل شد. علاوه بر این متوجه بودیم که باید جبهه ملی دارای برنامه ی جامعی باشد که غالب این مسائل را که شمایه آن توجه کردید مشتمل باشد. برخلاف آنچه میگویند در منشوری که آن سال به تصویب کنگره رسید و منشور نسبتاً وسیعی است در ده بیست صفحه تمام مسائل سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - اداره امور شهرستانها و سیاست خارجی کشور و سیاست حفظ انتظامات و امنیت و ارتش و تمام این مسائل بطور دقیق در آن پیش بینی شده است. مثلاً همین مسئله اصلاحات ارضی و کشاورزی و سیاست اقتصادی که بجه نوع صناعی باید بوسیله دولت اداره شود و ملی باشد و چه صناعی ممکن است بوسیله افرادی تعاونی ها اداره بشود، در آن بطور تفصیل نوشته و پیش بینی شده است. بنده تصور میکنم که آن منشور جامعترین و مترقی ترین برنامه ی احزاب سیاسی ایران تا آن زمان بوده است. در واقع خود شاه هم که در آن موقع مشغول ترتیب برنامه به اصطلاح انقلاب شاه و ملت بود شعارها و اصولی را از همان منشور اقتباس کرد و بخود نسبت داد. بنابراین ایراد به اینکه جبهه ملی دارای برنامه روشنی نبوده نسبت به جبهه ملی دوم بیچوجه وارد نیست.

س - متشکرم. آقای دکتر سنجابی شما در این مصاحبه فرموده اید که آقای خمینی و همراهان او از آغاز با اصلاحات ارضی، نه فقط اصلاحات ارضی شاه بلکه با هر نوع اصلاحات ارضی، مخالف بودند در حالی که شعار جبهه ملی دوم یعنی جبهه ملی ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ شعار اصلاحات ارضی آری ولی دیکتاتوری شاه نه بود. آقای خمینی با تضمین حقوق اقتصادی - سیاسی اجتماعی زنان مخالف بود ولی جبهه ملی آنچنان که در منشور و سایر نشریات آن منعکس است طرفدار تأمین حقوق نامبرده برای زنان بود. در تعیین نوع حکومت جبهه ملی همیشه طرفدار سرسخت استقرار حاکمیت ملی از طریق مراجعه به آراء عمومی بود و آقای خمینی همچنان که در کتاب ولایت فقیه ایشان مشروحاً بیان کرده بودند طرفدار استقرار حکومت اسلامی یعنی ولایت فقیه بودند. حال سؤال من اینست چه عواملی باعث شد که با وجود چنین اختلافات فاحش

بامواضع آقای خمینی شما با ایشان به توافق برسید و آن اعلامیه ی سه ماده ای را امضا کنید؟

ج - اعلامیه ی سه ماده ای پاریس نمودار فکر اصلی نهضت ملی ایران برای تحصیل حاکمیت ملی و تحصیل استقلال ملت ایران بود. تصویری که در آن زمان مادر مبارز اتمان از آیت الله خمینی و کوشش روحانیون برای انقلاب و توسعه انقلاب و برانداختن حکومت دیکتاتوری داشتیم ایجاد یک حکومت ملی و مردمی بوسیله آرا عمومی بود. آنچه را که آقای خمینی ضمن نامه هایشان و اعلامیه هایشان فقط بعنوان حکومت اسلامی یا عدل اسلامی بیان میکردند به این مفهوم تلقی میکردیم که ایشان خواهان اصول عدالت و انسانیت و مروت هستند که مبانی هر آئین و مذهب و مخصوصاً دینت اسلام است و باروشی که ائمه داشتند و با طریقی که رهبران روحانی در نهضت مشروطیت ایران داشتند انطباق دارد. بعلاوه خود آقای خمینی در مواردی که از ایشان سؤال میکردیم علناً و آشکار میگفتند که روحانیت کاری به حکومت ندارد و ما خدمت‌مان در مدرسه و مسجد است و حکومت کار سیاسیون است و باید آنها این وظایف را در دست بگیرند. حتی خود ایشان در چند ماه پیش هم این مسئله را اقرار کردند و گفتند در آن موقع که ما آن مطالب را میگفتم تصور میکردیم که افراد شایسته از روحانیون برای این مسائل نداریم و خود اهل سیاست و افراد غیر روحانی برای اداره امور مملکت کافی هستند. ولی چون بعداً متوجه شدیم که این شرایط حاصل نیست و اسلام در خطر است برای اینکار از روحانیون هم دعوت کردیم که در حکومت شرکت کنند. یعنی در دوران انقلاب هیچ تصور غیرت که آقای خمینی و دستگاه روحانیت طریقی جز آنچه که مثلاً مرحوم سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی، آخوند ملا کاظم خراسانی، مرحوم حاج میرزا حسین نائینی در صدر مشروطیت داشتند داشته باشند. حتی مرحوم کاشانی نیز در دوره ی مبارزاتش بهیچوجه مدعی حکومت روحانیت نبود و فقط بعنوان یک رهبر و راهنمای دینی با نهضت های ملی همراهی میکرد. بعد هم که بر سر مسائل دیگری با دکتر مصدق اختلاف پیدا کرد اختلافش به این معنا بود که خواهان حکومت روحانی باشد بلکه میخواست حکومت دیگری غیر از مصدق بر سر کار بیاورد. بنابراین در این مبارزات ما بهیچوجه نمی توانستیم تصور کنیم و حتی بعقیده ی بنده هیچ يك از خود روحانیون هم تصور نمی کردند که آنها خواهان استقرار يك حکومت انحصارگر آخوندی هستند.

س - شما کتاب ولایت فقیه را قبل از اینکه با آقای خمینی ملاقات بکنید خوانده بودید؟  
 ج - بله بنده آن کتاب ولایت فقیه را دیده بودم . آنها در اصولشان برای مرجعیت علمای حرفه‌هایی میزدند و به احادیثی استناد می‌کردند ولی آن مطالب بقدری مبهم و آن احادیث بحدی کلی و راجع به مسائل روزمره ی زندگی بود که بهیچوجه معنی حکومت به معنی خاص از آنها استنباط نمیشود . مرجعیت عبارت از یک مرجعیت ارشادی و یک مرجعیت فتوایی است که غیر از حکومت کردن است . احادیثی و اخباری که از ائمه نقل شده به این معنی است که در صورتی امام در محلی نباشد یا غائب باشد پیروان مذهب شیعه باید به اشخاصی مراجعه کنند که وارد در احادیث و اخبار و آشنابه اصول مذهب باشند و اینها را مرجع فتوا و حکم قرار بدهند، این بهیچوجه معنای حکومت ندارد .

س - ولی در آن کتاب آقای خمینی صریحاً بیان کردند که اصولاً مردم مثل صغیر می مانند و امام نقش راهنما و خلیفه را دارد و در آن کتاب گفتند که حضرت محمد هم بعد از خودشان خلیفه انتخاب کردند و ما هم به خلافت معتقد هستیم . این دقیقاً در کتاب ولایت فقیه بیان شده است .

ج - شاید آن کتابی را که بنده دیده ام غیر از این باشد . بهر حال من چون تردید راجع به حکومت روحانیون درباره ی آقای خمینی داشتم در پاریس که با ایشان صحبت می‌کردم مخصوصاً این موضوع را مطرح ساختم و پرسیدم که آقا منظورتان از این حکومت اسلامی یا عدل اسلامی که بصورت مبهم در انتشاراتتان و اعلامیه هاتان بیان می‌فرمائید چیست ؟ ایشان همین مطلب را گفتند و قید کردند که کار آخوند و روحانی حکومت کردن نیست .

س - آقای دکتر سنجابی رهبران جبهه ملی بارها گفته بودند که در جریان ۱۵ خرداد دخالتی نداشتند و همه ی ما میدانیم که یکی از کارگردانان آن جریان طیب آن چاقوکش معروف بود که قبل از آنهم همراه با شعبان بی غخ در روز کودتای ۲۸ مرداد صحنه گردان اصلی بودند و بعد از آنهم در سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ یعنی در زمان فعالیت جبهه ملی دوم همین آقای طیب همچنان که شما هم در این مصاحبه فرمودید چندین بار با هوادارانش به دفتر جبهه ملی دوم حمله ور شده بود، بنابراین چه عامل و یا عواملی باعث شد که شما در اعلامیه ای که در سال ۱۳۵۷ با امضای خودتان منتشر کردید از ۱۵ خرداد بعنوان قیام ملی و میهنی به زعامت امام خمینی یاد کردید؟